

زندگی نامہ می عزیز و نگار

مروءہ

حسن پور زاهد

«زاهد»

سرشناسه	: پورزاهد، حسن، ۱۳۱۴ -
عنوان و نام پدیدآور	: زندگی‌نامه‌ی عزیز و نگار / سروده حسن پورزاهد (زاهد).
مشخصات نشر	: تهران: تالار کتاب، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: پانزده، ۱۸۰ ص، مصور (رنگی) ۲۹×۲۲ س.م.
شابک	: 978-964-7251-73-0
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا	
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۱۴
موضوع	: Persian poetry - 20th century
رده‌بندی شکره	: ۱۳۹۷ ز ۹۳۳۷ و PIR ۷۹۹۲
رده‌بندی دی‌جی	: ۸۴۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۸۷۵۸۶

کتابخانه

نام کتاب: زندگی‌نامه‌ی عزیز و نگار

مؤلف: حسن پورزاهد (زاهد)

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

سال چاپ: ۱۳۹۷

چاپ و صحافی: شرکت چاپ خواجه

تالار کتاب تهران، تلفن: ۲۲۷۴۰۶۳۱

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۲۵۱-۷۳-۰

ISBN: 978-964-7251-73-0

«حق چاپ برای مؤلف محفوظ است»

تلفن: ۰۹۱۲۳۴۰۳۴۰۷-۲۶۶۵۴۷۷۹

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

درآمدی بر قصه‌ی عزیز و نگار، استاد حسن پورزاهد	یازده
یادداشت ناشر	پانزده
پیش‌نگاه	۱
وقوع داستان	۷
حدود و قدمت "طالقان"	۹
آغاز داستان	۱۱
گفتگوی "بهاء‌الدین" با برادر	۱۳
درد دل و امیدواری پدر "عزیز"	۱۵
گفتگوی کوتاه "بهاء‌الدین" با همسرش و هوهوی درویش	۱۶
تولد و کودکی	۱۸
نخستین پرواز	۱۹
در مکتب خانه	۲۱
امام‌زاده‌ها	۲۳
وصف البرز و سیاحت "عزیز" و "نگار" از آن	۲۴
سخنان "علاء‌الدین" با فرزندش "عزیز"	۲۷

- یک داستان ۲۹
- نخستین دیدار مادر "نگار" با وی (۱) ۳۱
- زیارت امام‌زاده حنفیه "کرکبود" ۳۳
- کشتی گرفتن "عزیز" با "شیرزاد" ۳۵
- "نگار" با ۳۸
- تاب‌بازن در روزگان و یارگیری در آن ۳۹
- سفارش‌نامه‌ی پدر "نگار" به شکر به درگاه حق ۴۱
- کوچیدن به سیاورز ۴۲
- "آردکان" - "سیاورز" ۴۴
- مرگ دو برادر ۴۵
- عزیمت "نگار" به "طالقان" از "سیاورز" ۴۷
- گفتگوی مادر "نگار" با وی (۲) ۵۲
- توت هرات ۵۶
- وصف "گل احمد" ۵۷
- شرح بیماری "بهاء‌الدین" و عزیمت "نگار" به منظور فرار از دیدار "گل احمد" ۵۹
- "گل بانو" دختر کدخدا ۶۱
- ترانه‌های "عزیز" ۶۴
- خواهش و پیام "نگار" به مادر ۶۷
- "کیمیا خاتون" ۶۹
- "نگار" بعد از پدر - بازگشت مجدد به آردکان ۷۱
- آرزوی پرنده ۷۵
- لمپا ۷۵

۷۶	"طالقان".....
۷۸	وصف "نگار".....
۸۰	شرط "نگار"، در انتخاب همسر.....
۸۲	ادامه درگیری "گل احمد" با یارانش با "عزیز" و رهایی از بند.....
۸۵	مشکلات گل از کوهساران.....
۸۷	عبور تریه خانان از کوه و درگیری با راهزنان.....
۸۹	"شهره".....
۹۳	"عزیز" قصد عزیمت به "قرین"، برای خرید با "زینب جان".....
۹۸	آگاهی "عزیز" از ماجرای "نگار".....
۹۹	درد دل "عزیز" با خود، با باد و.....
۱۰۵	ترانه‌های "نگار".....
۱۰۶	نامه "گل احمد" به "نگار".....
۱۰۸	پراکنده.....
۱۰۹	"لیلی" دخت "دیلیم".....
۱۱۱	پیام "نگار" به "گل احمد".....
۱۱۳	قصه "دل آرام"، دختری از "رمک".....
۱۱۵	نامه‌ی "نگار" به "عزیز" و گله از او.....
۱۱۷	"جان بانو".....
۱۱۹	موضوع انشاء.....
۱۲۰	پیام "عزیز" به "زینب جان" "سوهان".....
۱۲۱	پاسخ "زینب جان" به پیام "عزیز".....
۱۲۲	پیام "عزیز" به "جان بانو مرانی".....

۱۲۳	پاسخ "جان بانو"، به پیام "عزیز"
۱۲۴	ساختن ایوان در "بالاروج"
۱۲۶	بار سنجید
۱۲۹	دیدار "نگار" از "عزیز" در وقت بیماری
۱۳۲	پاسخ "عزیز" به نامه‌ی "نگار" و عذرخواهی از او
۱۳۴	بازگشت "نگار" به خانه‌ی پدری از "بالاروج"
۱۳۶	نامه دیگر "نگار" به "عزیز" و آگاه کردن وی از رأیش
۱۳۸	"گلنار"
۱۴۰	در محضر قاضی دادگاه
۱۴۵	خواستگاری "نگار"
۱۴۷	خورده بار
۱۴۹	حنابندان
۱۵۱	مراسم عروسی
۱۵۷	آیین "نار"
۱۵۸	ورود "نگار" به خانه شوهر و سخن مادر شوهر
۱۶۰	بعد از عروسی
۱۶۴	خواب دیدن "نگار"
۱۶۶	طغیان "شهر" غرق شدن "عزیز" در آن
۱۶۹	غرق شدن "نگار" در "شهر" بخاطر "عزیز"
۱۷۱	"سلمبار"
۱۷۴	پرسش‌ها
۱۷۵	پی‌نوشت‌ها

پیش‌نگاه

«سلمباری رجای، زنگی صدایه»

این صدای را خیلی زود، دقیق در حافظه‌ی کودکانه‌ی خود بعد از پایان هفت سالگی ضبط کرده‌ام.

هنوز صدای آن را در لایه‌ی هشت‌دهه‌ی زندگی جسمانی جوراجور، شخصی، خانوادگی، اداری، در ذلب خود تمام اجزای وجود خود بی‌صدا جا کرده و با آن زیسته‌ام.

صدای دل‌انگیز و مهرآمیز مادری که مرا پرورید و با گریه و شیون‌های بی‌جایم ساخت با همه وجودش در انزوای خردیش بی‌حضور گرم شویش آری! هنوز طنین آن در لحظه‌های حیاتم مترنم است.

هنوز اشک‌های گه‌شاد و گه‌غمبارم از آن چشمه‌ی رسان، مایه‌می‌گیرد.
بلی! سلمباری رجای، زنگی صدایه.

این صدا، صدای عاشق‌پیشه‌زنی است از خوبان "مران" با نام "بانو" صدای زنگ مرکب مسافری را شنیده‌شباهنگام، مسافری یک‌رو، سرمست از بلوغ جوانی که گه‌گاه در سفری با بار، در تردد است.

"عزیز" را می‌گویم. جوانی که تازه به راه زندگی گام نهاده و به زودی شهرت قهرمانی او در آفاق روزگار عصر خود متجلی و متبلور می‌شود. او از اهالی "آردکان"

است آری سلمباری، رجای، زنگی، صدایه!

چرا من پیرانه سر، مبادرت به این امر کردم؟

لبریزی آن از خاطرم که چرا حسرت بر زمین نهادن این بار را با خود ببرم مگر نه اینکه من معلم ام می‌خواهم تا واپسین دم حیات خاکی، آنچه در چنته باقی دارم خالی کنم و سپارش به خواهانش.

«سلمباری، رجای، زنگی صدایه بشین بینین کدام بنده‌ی خدایه»

«اگر یه لات‌باز بی‌بهایه اگر سبز قبا، مای خانه خواجه!»

«نگارم چادری تهرنگ داره دو پا را بر سر یک سنگ داره»

«نمی‌دانم بگویم یا نگویم زره پوشیده، میل جنگ داره»

«کلاره، کج بنایه، طالقانی دو زلف رج بنایه، طالقانی»

«منکه تا بدی زودی به، بوریت داره، لج بنایه طالقانی»

«نگار جانم سوار مادیانه دو حشمت برمن و اشکش روانه»

«مگه می‌بو که من ده، دور گرده همین با کان داره، محلا پیشانه»

یعنی: امید و انتظار - یعنی صبر و پایداری - یعنی عشق و زیبایی و یعنی تجلی،

عواطف انسانی که این هر چار، عمری است که در قلبم، خانه دارند چون کسانم!

بلی این صدای گرم "جان بانو" است که عاشق قهرمان داستان ما شده می‌خواهد

تمام وجودش را پیشکش او کند. یعنی "عزیز"، از این رو شیفته‌ی دیدار اوست که با

حمل کالا و فروش آن به بازارهای "گیلان" نیز می‌خواهد نان و نام و نشانی برای خود

دست و پا کند.

دو دیگر درخواست دلسوختگانی دانا و مشتاق که عشق را می‌شناسند و با آن زیسته‌اند بویژه پژوهنده‌ی محترم استاد تاریخ "فریبرز صادقیان" که کراراً از من خواست این داستان را این بار، من از قوه به فعل درآورم. بدین ترتیب مرا راهی این راه عزیز و خطیر پر خم و چم کرد.

نیز خواست خودم با نوشته‌ی کوتاه "اله‌بداشت سردشتی طالقانی" معلم حوالی "لنگرود" که در سال ۱۳۳۴ شمسی سرگذشت "عزیز و نگار" را در کتاب فروشی اسلامی "رشت" به زور چاپ آراست.

من در سال‌های ۳۲۱ - ۱۱۰۹ در کلاس پنجم ابتدایی "دبستان ملی تربیت رشت" دانش‌آموز بودم بعدها در کتاب خانه کوچک پدرم این کتاب را دیدم و خواندم و تجدید شده‌ی خاطرات گاهی که گاه از مادر بزرگ و مادر در زندگی پر حادثه این دو دل‌داده شنیده بودم و در دیواره ذهن حک کرده بودم. نسخه‌های چاپی دیگری که هم اکنون در پیش رو دارم و از همه آن‌ها به یادگار برده‌ام چراغ راه من شد. مانند منظومه کمال دزفولی شاعر، ابوالحسن رافتی - حدادی - اکبریان - لطفی - میرابوالقاسمی و کتاب صمیمی یوسف علی خانی در این زمینه از تک تک کتاب‌ها و یادها و خاطرات دیگری که در ذهن داشته‌ام بهره‌مند شده‌ام. اکنون با کمال احترام سپاس خود را به این دلسوختگان و علاقه‌مندان صادقانه ابراز می‌دارم آنان که در حیاتند طلب عاقبت بخیری دارم و آنان که چهره در نقاب خاک دارند آرامش، می‌طلبم. با سپاس مجدد از همه‌ی آن‌ها و قبول حق تقدم به متقدمان به مصداق این کلام «الفضل للمتقدم»

نکاتی چند از سروده‌ی حاضر

- ۱- رگه‌ها و خطوط اصلی داستان را حفظ کرده‌ام.
- ۲- مفهوم رافدای منطوق نکرده‌ام. علیرغم برخورداری کامل از آرایه‌های ادبی.
- ۳- سروده، شعر است نظم نیست نگاهی مستقیم و راست به زندگی جسمانی این درد، هوش و مستعد داشته‌ام و توانی بیش از یک انسان به آنان نداده‌ام.
- ۴- غاری به پهری زن (مادرشوهر یا مادر زن) نداده‌ام. و اگر کدورتی بوده قهری و موقتی بوده است.
- ۵- طهارت و نجاست را کسی رود رنگ ببازد و آزار دهد در وجود جسمی این دو لحاظ داشته‌ام. درست مثل یک طاقانی معمولی و اصیل.
- ۶- وفاداری که فصل الخطاب است و معشوق است در طول داستان حتی در تنگناها می‌درخشد.
- ۷- صحنه‌های داستان یا وقوع یافته یا قابل وقوع بوده است، بنابراین در طول زندگی کوتاه و پر حادثه و پر بار این دو، خیال پردازی‌های غرض‌آگاه و نامعقول جایی در این سروده ندارد.
- ۸- دوبیتی‌های موجود در کتاب‌ها و بعضاً در حافظه‌ام پس از تصحیح از لحاظ وزن - قافیه و معنا که دارای اشکال بوده است در این سروده آورده‌ام، حتی گویش‌های محلی را.
- ۹- از بکارگیری واژگان سست و سخیف، به شدت، پرهیز کرده‌ام.
- ۱۰- نظرهای تعلیمی خود را در ضرب المثل‌های رایج بویژه تلمیحی، به همراه

آرایه‌های خوشایند ادبی، در لابه لای صحنه‌های متنوع این سروده، اعمال کرده‌ام.
 ۱۱ - عَفَّت کلام، با تَأَسّی از بزرگان ادب چون فردوسی و نظامی، در همه رویدادها، مدّ نظر بوده است.

۱۲ - بکارگیری مجدد لغات و ضرب المثل‌های اصیل فارسی را که به عللی متروک مانده بود از جمله کارهای این سروده است. برخلاف نظر بعضی از بزرگان ادب، واژه‌ی "آدینه" جای "جمعه" و یا «ندارد کوزه‌ی شکسته، تاوان»
 ۱۳ - سعی بر آن بوده که حوادث داستان با ویژگی‌های سرزمین طالقان، آمیخته شود تا به حقیقت نزدیک‌تر باشد.